

The image features four decorative geometric patterns in the corners: top-left (yellow, red, teal), top-right (yellow, red, teal), bottom-left (yellow, red, teal), and bottom-right (yellow, red, teal). The central text is written in a stylized, colorful Arabic calligraphic font. The words are 'Bismillah al-Rahman al-Rahim'. The 'Bismillah' is in red and black, 'al-Rahman' is in brown and black, and 'al-Rahim' is in yellow and black. The background is a light beige with a subtle, mottled texture.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
Bismillah al rahman al rahim

# کاربرد هنر در آموزش عربی



لیلا خردمندی

دانشگاه فرهنگیان خوی

# هنر و باز اندیشی عملکرد های شناختی

---

«خودشناسی یعنی داشتن بصیرت درباره همه مراحل حیات؛ ذهن ازتخیل هنری سرچشمه می گیرد؛ و این است ارزش شناختی هنر».

# بدفهمی ها و مغالطه های مربوط به ماهیت هنر

– مجموعه بد فهمی ها با استفاده از آنچه آیزنر (1998) با روشن بینی و ژرف نگری در پنج محور مطرح ساخته است عبارتند از:

1. تفکر انسانی مستلزم به کارگیری زبان است/ تفکر متوقف بر کاربرد زبان است.  
رابطه زبان و شناخت تثبیت شده، ضروری یا خدشه ناپذیر و در عین حال مناقشه برانگیز می نماید. برخی تا آنجا پیش رفته اند که تفکر را مرتبه ای از زبان معرفی کرده و آن را زبان درونی شده یا کلام ادا نشده دانسته اند. دلایلی وجود دارد که در صحت این باور تشکیک می کند. از جمله این دلایل به دو مورد می توان اشاره کرد:

الف) آیا کودکانی که قادر به سخن گفتن نیستند، عاری از تفکرند؟ در پاسخ به این پرسش می توان به مطالعات فراوانی استناد کرد که نشان داده اند کودکان بسیار کنجکاور و پرسش گر هستند. به قول یکی از نویسندگان، « کودکی که تفکر نکند قادر به ادامه حیات نخواهد بود».

---

ب) زبان یک ابزار نمادین است. ابزارهای نمادین نیز قهراً باید به یک مرجع بیرونی متصل باشند. در غیر این صورت، نمی توان آنها را ابزار نمادین شناخت.



## 2. تجارب حسی در سلسله مراتب کارکرد های دماغی/ عقلانی انسان جایگاه نازلی دارند.

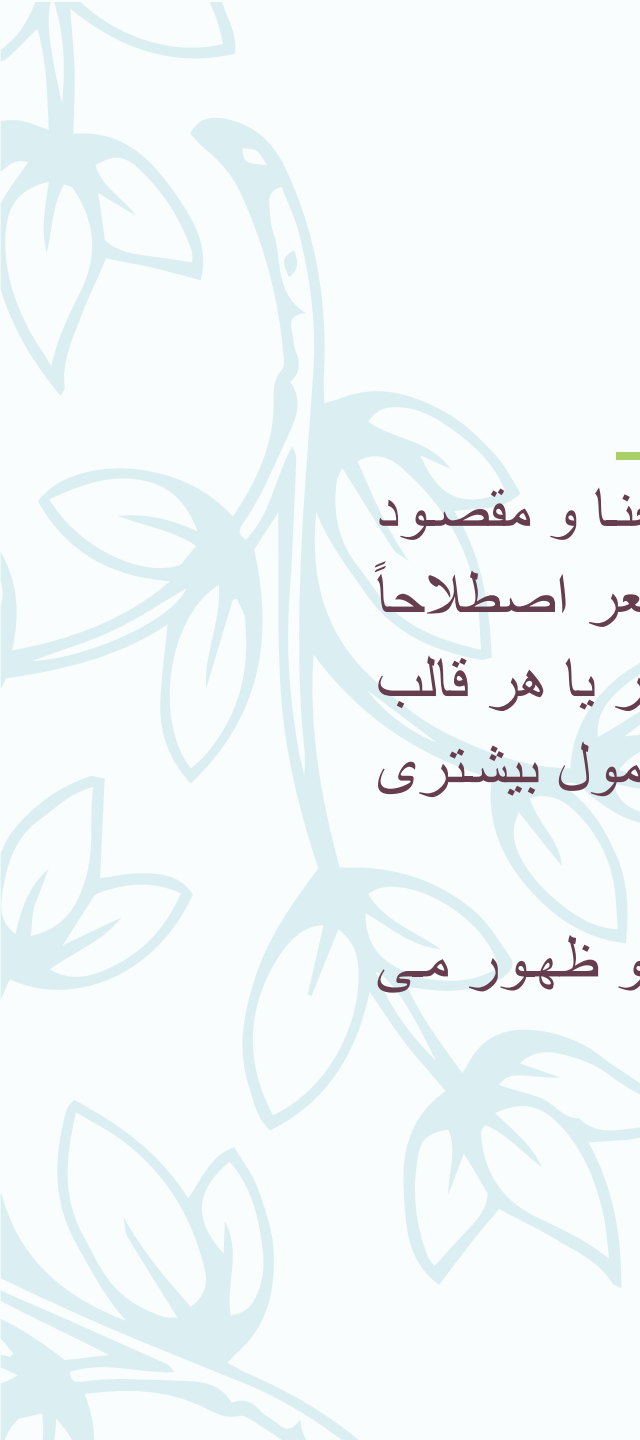
ریشه های این تفکر را باید در اندیشه های افلاطون درباره ماهیت فهم انسان جستجو کرد. افلاطون در کتاب ششم جمهوری، در قالب تمثیل، جهان هستی را به یک خط عمودی تشبیه می کند که به دو قسمت نامساوی تقسیم شده است. بخش بزرگتر این خط که در قسمت بالا قرار گرفته است، معرفت جهان «قابل فهم» است که با استفاده از قوای عقلانی شناخته می شود و بخش کوچک تر آن که معرف جهان نقابل رویت» است از طریق ادراکات حسی شناسایی می شود و به زعم افلاطون شناخت متکی به قوای عقلانی یا ابزار عقلانیت جایگاهی بس رفیع دارد که با شناخت متکی به حواس قیاس پذیر نیست.

3. هوش و هوشمندی مستلزم به کارگیری منطق است. اهمیت منطق در رویارویی هوشمندانه با جهان ورد تصدیق همگان است، مشروط بر اینکه شکل یا قالب یازنمایی دانش، که در بیان منظور و مقصود استفاده می شود، کاربرد گزاره های صریح، روشن، واقعی و مستقیم را ضروری بنماید.

---

ریاضیات و علوم را بیاد از مصادیق بارز این شکل از بازنمایی دانش دانست که در آنها همخوانی و انسجام منطقی میان گزاره ها شرط اساسی معنادار بودن است.

لیکن منطق را شرط ضروری برای رویارویی هوشمندانه با پدیده های هستی دانستن، ریشه در این فرض نادرست دارد که اشکال بازنمایی دانش به همان اشکالی محدود است که کاربرد منطق را ضروری می سازد. با پذیرش چنین فرضی باید سایر اشکال بازنمایی دانش را، که متکی به کاربرد منطق نیستند، غیر هوشمندانه ارزیابی کرد.



---

برای مثال، شعر به منزله یکی از اشکال بازنمایی دانش هرگز در افاده معنا و مقصود به طور انحصاری متکی به زبان منطقی نیست. معنا و مفهوم مستتر در شعر اصطلاحاً «فوق منطقی» هستند. بدین ترتیب، معنا و مفهوم هایی را که از طریق شعر یا هر قالب هنری دیگر منتقل می شوند، می توان منبعث از عقلانیت دانست که البته شمول بیشتری نسبت به مفهوم «منطقیت» دارند.

خلاصه اینکه، یکی از شیوه هایی است که با استفاده از آن عقلانیت بروز و ظهور می یابد و قطعاً معرف کلیه اشکال آن نیست.



4. فاصله گرفتن و گسست عاطفی از رویدادها و پدیده ها، شرط اساسی برای درک و فهم درست آنهاست. عواطف دشمن دیرینه تفکر و شناخت معرفی شده اند. بر این اساس، احساسات قوی تر از موضوع شناخت را باید مفهومی دارای درک و دریافت ضعیف تر و سست تر دانست. البته در این نکته حقیقی انکارناپذیر نهفته است.

---

زمانی که احساسات به شکل مهر نشدنی به غلیان درآیند، چه با انسان را از دیدن حقیقت و تفکر صحیح درباره موضوع بازدارند و انواع و اقسام مصیبت ها را به بار آورند.

متاسفانه (یا خوشبختانه) عکس این قضیه نیز صادق است و از این جنبه معمولاً غفلت شده است، در نتیجه به یکی از بدفهمی های موثر به حاشیه رانده شدن هنر در نظام های آموزشی بدل شده است .

---

عکس قضیه چنین است که در بسیاری موارد ادراک منهای حس و عاطفه نیز عواقب مصیبت بار مشابهی به همراه دارد. برای مثال، در آموزش تاریخ عجز از دستیابی به احساس همدلانه با کنش گران یک واقعه تاریخی چه بسا به از کف دادن فهم صحیح و حتی ادراک ناصحیح از آن رویداد منجر شود.

5. یگانه روش دستیابی به تعمیم های معتبر و مشروع درباره جهان هستی روش علمی است. درک مغالطه آمیز و سنتی از هنر، حکایت از آن دارد که این عرصه با امری «فردی، خاص، یگانه و وابسته به موقعیت» سروکار دارد و از تولید هر گزاره تعمیم پذیری عاجز است. این برداشت از هنر، غایت کارکرد و ارزش هنر را لذت آفرینی و نه بصیرت آفرینی معرفی میکند.

---

بر این اساس، چنین نتیجه گیری می شود که چون دانش و محصولات علمی ارزش ابزاری یا کاربردی بسیار گسترده تری در مقایسه با لذت ناشی از هنر و خلق اثر هنری دارند، توجه نظام های آموزش و پرورش به هنر و تربیت هنری فاقد توجیه لازم اند. چنین تصویری از امر تعمیم پذیر که آن را منحصرأً مبتنی بر منابع علمی و حصول روش دانش معرفی می کند، تلقی محدود و نابسنده ای است.

# بازبینی آثار شناختی (معرفتی) تربیت هنری

در زمینه آثار شناختی یا معرفتی تربیت هنری می توان به ویژگی های مهمی اشاره کرد که این تاثیرها در فرایند نظام آموزشی بسیار عمیق و ماندگارند:

1. دانستن و معرفت ضرورتاً جلوه زبانی ندارند.
2. پرورش حواس یک ضرورت است.
3. به خاطر سپاری و انگاره پردازی مورد توجه است.
4. اشکال متفاوت بازنمایی به کار گرفته می شوند.